

شهلا آبیاری

دانشجوی دکتری، گروه کلام، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

مهدی دهباشی^۱

استاد، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشکده حقوق و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

سیدحسین واعظی

استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

بررسی تطبیقی نظام اخلاقی و مبانی اخلاق دینی از دیدگاه خواجه

نصیرالدین طوسی و جلال الدین محمد دوانی

چکیده

اخلاق نقش مهمی در به کمال رساندن انسان دارد و نفس انسان موضوع علم اخلاق است. خواجه نصیر محور تمام مسائل و اساس همه خیرات را نفس می داند، خواجه اختیار- تربیت - ایمان - تقوی - تحصیل و اکتساب- سیاست مطلوب... را از مبانی اخلاق دینی دانسته در مواردی مانند اختیار- مساله حسن و قبح- مبدا افعال با دوانی دارای اختلاف است، دوانی اخلاق را در برخی موارد تغییر پذیر و گاهی تغییر ناپذیر می داند در اموری مانند ذات انسان- نفس ناطقه- جامعیت دین- با خواجه دارای اشتراکاتی است، هر دو معتقدند انسان ذاتا موجودی دو بُعدی است این دو بُعدی بودن دو گونه حرکت و راه برای انسان به همراه خواهد داشت راه خیر و شر. و دین دارای جامعیتی است که همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان را شامل می شود.

واژگان کلیدی: اخلاق، مبادی اخلاق دینی، بررسی تطبیقی، خواجه نصیر، دوانی.

^۱ Dr.mahdidehbashi@gmail.com

مقدمه

ادیان آسمانی بر اساس تعریفی که از انسان ارائه داده اند ملاک و معیار خوبی و بدی رفتارهای اخلاقی انسان را الهی می دانند تلاش عالمان اخلاق و رهبران دینی همه برای هدایت انسان به سعادت و کمال است. ما با مراجعه به متون دینی می توانیم به ضرورت شناخت اخلاق و آراستن انسان به فضایل و پیراستن از رذایل اخلاقی بیشتر پی ببریم. خداوند متعال در قرآن پاکسازی درون را سبب رستگاری انسانها می داند، سازندگی درونی انسان و تهذیب نفس، نقش مهمی در سعادت فردی، اجتماعی، انسان دارد و از طرفی اخلاق دانش عملی است که فراگیری آن مقدمه ای برای به کار بستن آن است و این دانش در پی زندگی سعادت‌مند برای انسان است، اخلاق گاهی بر بایدها و نبایدهای زندگی اطلاق می شود و گاهی بر مجموعه ای از قواعد و اصول حاکم بر زندگی انسان، زمانی هم بر افعال و رفتار انسان دلالت دارد، این پژوهش در پی پاسخ به این سوال است که مبنای اخلاق دینی چیست؟ به عبارتی یکی از مباحث جدی در بحث اخلاق این است که اخلاق بر چه پایه و اساسی بنیاد گذاشته شده برای پاسخ به این سوال مباحث هستی شناسی و انسان شناسی نقش اساسی و مهمی دارد علمای علم اخلاق درباره معیار و ارزش های دینی اسلامی مبانی و نظریه های مختلفی ارائه داده اند و هر کدام بر اساس عقاید و دیدگاه خود معیار و ملاکی را مبنا قرار داده اند. موضوع اصلی این مقاله بررسی تطبیقی مبانی اخلاق دینی از دیدگاه خواجه نصیر طوسی و جلال الدین دوانی و ذکر موارد اشتراک و افتراق آنهاست.

۱- مفهوم شناسی اخلاق

۱-۱- اخلاق در لغت: اخلاق واژه ای عربی و جمع مکسر است که مفرد آن خَلَق و خُلُق است، خُلُق یعنی سرشت -خوی- طبیعت، که به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای آدمی به کار می رود. (الزبیدی، بی تا، ج ۲۵، ص ۲۵۷) در فرهنگ ابجدی: الخُلُق خوی و طبع و سرشت است الخُلُق و الخُلُق مترادف اند. (مهیار، ۱۳۷۰، ص ۳۷۲) در مجمع البحرین آمده: « الخُلُق بضمّ تین: السَّجِيَّةُ و الجمع أَلْخُلُق. » (الطریحی، بی تا، ج ۵، ص ۱۵۶) خُلُق به معنای سجیه است.

در المفردات خَلق و خُلُق در اصل یکی است مثل شَرَب و شُرْب، خَلق مخصوص اشکال و اجسام و صورتهای است که با حواس درک می شود و خُلُق ویژه قوا و سجایای است که با فطرت و دیده دل درک می شود. (راغب، بی تا، ج ۱، ص ۷۰۴) به عبارتی یکی اشاره به صورت انسانی دارد و دیگری به سیرت او .

۱-۲- اخلاق دینی در اصطلاح

عالمان اخلاق دینی تعاریفی متفاوتی برای اخلاق بیان کرده از جمله علامه طباطبایی اخلاق را فن بررسی کننده از ملکات انسانی متعلق به قوای نباتی، حیوانی و انسانی می داند. (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۶۸) این فن فضایل را از رذایل جدا می سازد، انسان می تواند از راه علم و عمل خُلُق های خوب و پسندیده را در نفس خود شناسایی کرده و خود را به آنان بیاراید و آنها را ملکه نفس خود سازد. علامه جعفری اخلاق را «مقید شدن به یک عامل درونی خودکاری که انسان را به سوی نیکی ها سوق داده و از بدیها برکنار نماید.» (جعفری، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۳۹) عالمان اخلاق اسلامی در برخی موارد اخلاق را علم دانسته ولی در مواردی مانند تعاریف فوق اخلاق مربوط به نحوه رفتار و عمل فرد جهت کسب فضایل و نیکی هاست.

۲- نظام اخلاق دینی خواجه نصیر^۱

^۱ ابوجعفر محمد فرزند محمد فرزند حسن، معروف به نصیرالدین طوسی سال ۵۹۷ ق در طوس ولایت یافت چون در طوس متولد شده به طوسی معروف گردیده است. (مدرسی، ۱۳۶۳، ص ۲۳) ابتدا از شاگردان پدر خویش بوده ، به فراگیری علم صرف، نحو، ریاضیات حدیث و اخبار پرداخت ، در محضر درس شخصیت هایی چون سراج الدین قمری، قطب الدین سرخشی و فرید الدین داماد حضور یافت و نزد آنها به تحصیل پرداخت. خواجه مدتها در دژهای اسماعیلیان بود وقتی قلاع اسماعیلیه به تصرف مغولان درآمد خواجه تسلیم هلاکو شد و از مرگ نجات یافت، اما با حسن تدبیر خویش و شناختی که هلاکو نسبت به خواجه داشت در شمار خواص هلاکو بود به گونه ای که در کارهای حکومتی و سیاست و حکومت داری و حتی جنگ ها و عزل و نصب ها با او مشورت می کرد و با مشورت او تصمیمات مهم را می گرفت. (فرحات ، ۱۳۸۹، صص ۱۰۰-۷۰) بنا بر اسناد و روایات معتبر از برخی شخصیت های معتبر و برخی از شاگردان او، مذهب شیعه داشته البته کسانی هم هستند که به او نسبت تسنن یا مذهب اسماعیلیه داده اند ، ایشان در سال ۶۷۲ ق در بغداد درگذشت.

در نظریه اخلاقی خواجه نصیر محور تمام مسائل و اساس همه خیرات نفس است، کسب فضیلت و رسیدن به کمال و سعادت بدون شناخت نفس انسانی میسر نیست، نفس انسانی امری بسیط، مجرد- فناپذیر است با فنای بدن فنا نمی شود نفس با اطاعت از عقل و نحوه عمل مناسب به کمالی که شایسته مقام انسانیت نائل می شود.

نفس انسانی به اندازه ای مهم است که موضوع علم اخلاق است به این علت که اعمال و افعالی با اراده و اختیار فرد از او صادر می شود. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۴۸) خواجه سعادت را کسب فضایل، و فضایل را حکمت و شجاعت، عفت و عدالت می داند و انسان با نیروی اراده و اختیار خود خیر و سعادت را کسب می کند و خیری که انسان در طلب رسیدن آن است برای همه افراد انسانی یکسان است ولی سعادت متفاوت است چون هر فردی سعادت را در چیزی می داند و تلاش دارد به آن دست یابد عده ای در رسیدن به ثروت، مقام، قدرت ... به اعتقاد خواجه فرد باید به آشکار کردن فضیلت های خود پردازد و یکی از راه های رسیدن به سعادت بخشش است و خوشبخت واقعی کسی است که همه فضایل را دارا باشد. «سعید کسی است که در ذات او مجموع این صفات باشد.» (همان، ص ۹۵) در نظریه اخلاقی خواجه فضایل بر چهار قسم است حکمت، شجاعت، عفت، عدالت. از میان این فضایل، فضیلت عدالت از همه کامل تر است به گونه ای همه فضایل و تمامی اعتدال را شامل می شود. خواجه ردیلت را بیماری دل می داند و بیماری را انحراف نفس از سلامت و اعتدال بیان کرده، در مورد مساله فضیلت و ردیلت خواجه نصیر گرایش ارسطویی دارد زیرا پس از بیان گونه ها و بخش های فضیلت ها و جنسهایشان بیان می دارد که فضیلت همان اعتدال میان افراط و تفریط است.

در نظریه اخلاقی خواجه نصیر عدالت موجب همبستگی و شکل گیری نظام جامعه و در بقای آن جامعه موثر است. و حتی اگر اجتماع انسانی دچار فقدان محبت شوند تنها عامل حفظ آن اجتماع عدالت است به عبارتی عدالت پیروی قوای نفسانی از عقل است تا اختلاف و گرایش ها و کشش ها متفاوت نفس انسان و جاذبه ها و قدرت این قوا او را به نابودی نکشاند. «عدالت نه جزیی از فضیلت، بلکه همه فضیلت به تمامی آن...» (همان، ص ۱۳۶) در اخلاق خواجه تعیین کننده اصلی فضایل و قوانین شریعت است و شخص عادل مخالفتی با صاحب شریعت ندارد تمام تلاش خود را در اطاعت از شریعت و قوانین صرف می کند. «

حاکم به تساوی است یعنی فسادها را از میان برمی‌دارد و خلیفه شریعت در حفظ مساوات است. « (همان) خواجه بر نقش شریعت در اخلاق تاکید فراوان دارد به گونه ای که شریعت انگیزه فضیلت و نیکی ها و باز دارنده از بدیهاست .

خواجه تهذیب نفس را از لوازم اصلی زندگی سالم انسانی و اسلامی می‌داند نه تنها همه افراد جامعه بلکه حاکم و زمامدار جامعه در صورتی می‌تواند هدایتگر افراد جامعه باشد و آنان را به نیکی ها و فضایل امر و نهی کند که خودش از تهذیب اخلاق و نفس برخوردار باشد در تبیین اخلاق دینی، اخلاق را مقدم بر همه علوم و از جمله سیاست می‌داند به طوری که به سیاست از دریچه اخلاق می‌نگرد و اخلاق را مدخلی برای سیاست تلقی می‌کند شهروندان هم باید با رفتارهای اخلاقی خود درصدد اطاعت از سیاست‌های مدیرانه و حکیمانه باشند. (آروین، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷) قوانینی که در یک جامعه وضع می‌شود ریشه در سنت، فرهنگ، مذهب و اعتقادات یک جامعه دارد و در پرتو آن قوانین فضایل اخلاقی در جامعه اجرا می‌شود .

۳- جلال الدین دوانی^۱ و نظام اخلاق دینی وی

در نظام اخلاقی دوانی انسان برگزیده عالم خلقت و محل صدور فیض الهی برای کائنات است زیرا بر اساس قاعده امکان اشرف فیض حق از رهگذر انسان به سایر مخلوقات می‌رسد. (دوانی، ۱۳۶۸، صص ۱۲۴ و ۱۲۳) انسان با کسب کمالات و امور معنوی و اخلاقی به مرتبه اشرف مخلوقات نائل می‌شود با داشتن این مکارم اخلاق انسان کامل محیط بر عوالم ملک و ملکوت خواهد شد، در این نظام اخلاقی، اخلاق مقدم بر همه علوم است .

^۱ جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی به سال ۸۳۰ هجری قمری در دوان واقع در دو فرسخی کازرون دیده به جهان گشود، جلال‌الدین در یک خانواده مشهور سنی نشو و نما یافت، نسبت وی به محمد بن ابی‌بکر می‌رسد به همین جهت در زمان خود و میان اهل سنت با احترام می‌زیست و مشهور به صدیقی بود. (دوانی، ۱۳۶۴، ج ۴، صص ۴۰۹ و ۴۰۸) در اوایل جوانی به منظور تکمیل معلومات خویش به شیراز رفت، از محضر استادانی چون شیخ ابوالمجد عبدالله بن میمون کرمانی - فاضل مظهرالدین محمد کازرونی - شیخ رکن‌الدین روزبهان ... کسب علم نمود. بیش از ۶۰ جلد کتاب در علوم مختلف تألیف نموده است. برخی از تألیفات او شامل اخلاق جلالی - افعال العباد - الانوار المشافیه - بستان القلوب - تفسیر شرح هیاکل النور... جلال‌الدین در سال ۹۰۸ هجری قمری وفات یافت و در جوار شیخ علی دوانی که یکی از مشایخ معروف بود به خاک سپردند.

حکمت عملی را علم به احوال نفس ناطقه می داند که بر اساس آن افعال پسندیده و ناپسند با اراده و اختیار فرد از او صادر می شود ، به عبارتی اخلاق علمی است که بواسطه آن فرد « از رذایل متخلی و به فضایل متحلی شود به کمالی که متوجه آن است برسد . » (دوانی ، ۱۳۹۱ ، ص ۵۶) کمال حقیقی انسان رسیدن به مقام خلیفه الهی است . در اخلاق دینی دوانی فضیلت نقش اساسی دارد به گونه ای باید تمام قوا مطیع و منقاد عقل باشند فضیلت کامل را اطاعت از عقل و شرع هر دو می داند فضایل را حکمت - شجاعت - عفت و عدالت می داند . انسان علاوه بر اینکه باید فضایل لازم را بشناسد باید با افراد خیرخواه و نیکوکار و اهل فضل و تقوا هم معاشرت داشته باشد و در فضایل با آنها مشارکت کند از همنشینی و معاشرت با افراد شرور و کسانی که دارای رذایل اخلاقی اند دوری کند تا نفس به این رذایل عادت نکند و با آنها انس نگیرد . « چون نفس را فضیلتی باشد واجب بود محافظت آن کردن، و آن ملکه فاضله را به عمل در آوردن و معاشرت و مخالفت با اختیار و احتراز از محبت اشرار . » (همان، ص ۱۳۲) و در صورتی که میان قوای شهوی، غضبی و ناطقه اعتدال باشد فضایل چهار گانه عفت - شجاعت - عدالت و حکمت ایجاد می شود. از دید دوانی انسان باید تهذیب نفس را از خودش شروع کند اگر فرد از درون اصلاح شود می تواند به اصلاح جامعه بپردازد . اما از آنجا که یافتن و رعایت اعتدال کاری مشکل است و عدالت جامع همه فضایل اخلاقی است باید به شریعت الهی رجوع کنیم، حفظ عدالت با شریعت الهی ، حاکم عادل، و دینار بدست می آید. در نظریه اخلاقی دوانی انسان مدنی بالطبع است و زندگی او بدون مشارکت و معاونت با هموعانش امکان پذیر نیست زمانی که نیاز به مشارکت باشد نیاز به عدالت آشکار می شود، عدالت یا در اموری است که میان بنده و خداست یا در اموری است که میان افراد و نوع انسانی است.

۲- فصول مشترک نظام اخلاقی و مبانی اخلاق دینی خواجه نصیر و جلال

الدین دوانی.

مشابهت های زیادی میان این دو عالم اخلاقی است با وجود اینکه حدود ۲ قرن فاصله زمانی است، خواجه نصیر اخلاق و اصول اخلاقی را در سه اثر خود به خوبی بیان کرده،

اخلاق محتشمی که بیشتر اخلاق اسلامی است با ذکر آیات و احادیث، اوصاف الاشراف که اخلاق عارفانه است و مهمترین اثر اخلاقی خواجه اخلاق ناصری است که بیشتر از اخلاق و مبانی اخلاق عمومی سخن گفته است. دوانی اخلاق و مبانی اخلاق دینی را در مهمترین اثر خود اخلاق جلالی بیان کرده، ساختمان اخلاق جلالی اساساً هیچ تفاوتی با اخلاق ناصری ندارد ولی دوانی در تالیف آن از آیات قرآنی و احادیث نبوی بهره گرفته است. این دو عالم بزرگ در نظام اخلاقی دینی مشترکات زیادی دارند از جمله هر دو به دوگانگی ذات انسان و ضرورت امام در جامعه برای جهت دادن به فضایل و جامعیت دین و اشتراک مبادی اخلاق دینی معتقدند.

۲-۱- دوگانگی ذات انسان

خواجه هم در اخلاق ناصری و هم در اوصاف الاشراف ذات انسان را دو گانه می داند دارای قوای مختلف است، و بر اساس این دوگانگی دو نوع حرکت صادر می شود یکی به سوی خیرات و نیکی ها و رسیدن به مرتبه اشرف مخلوقات و دیگری گرایش به رذایل اخلاقی و رسیدن به مرتبه پست ترین مخلوقات عالم. « غرض از شرح این مراتب آن است که تا بدانند که انسان در فطرت مرتبه وسطی است و میان مراتب کاینات افتاده و او را راه راست است به ارادت به مرتبه اعلی و یا به مرتبه ادنی... » (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۶۳) دوانی انسان را دارای ماهیت دوگانه حیوانی- الهی می داند بُعد الهی آن آمیخته با عشق و شوق است و حقیقت این عشق میل به اتحاد می باشد. (دوانی، ۱۳۶۸، ص ۳۳) شان الهی انسان این توانایی را دارد تا با برخورداری از علم و معرفت و طی مراحل تهذیب نفس از مرتبه حیوانی فاصله بگیرد و راه وصول به حق را طی کند و به مقام اشرف مخلوقات نایل شود.

۲-۲- ضرورت امام در جامعه برای جهت دادن به فضایل

انسان برای اینکه بتواند راه خیر را برگزیند و به سلامت به مقصد نهایی و کمال حقیقی مقام اشرف مخلوقات برسد وجود راهنمایان الهی ضرورت دارد خواجه در اخلاق ناصری به این امر اشاره کرده که انسان چون استعداد دو حالت، رفتن به سوی خیرات و صفات

پسندیده و امور ناپسند در فطرت اوست پس احتیاج به داعیان و هادیان و معلمان راه است که آنان را راهنمایی کرده و درست را از نادرست تشخیص داده و در مسیر کمال گام بردارند، به این افراد امام گفته و باید از تاییدات الهی برخوردار باشند. «احتیاج افتاد به معلمان وداعیان و مودبان و هادیان تا بعضی به لفظ و گروهی به عنف او را از توجه به جانب شقاوت و خسران که در آن زیادت جهدی و حرکتی حاجت ندارد...» (طوسی، ۱۳۶۰، ۶۴) دوانی هم وجود امام و حاکم را ضروری می داند و برای اینکه چنین شخصی سیاست های لازم جهت کمال و سعادت انسانها را در جامعه اجرا کند این فرد باید از تاییدات الهی برخوردار باشد او این فرد را امام و فعل او را امامت می داند امام با استفاده از دریافت وحی الهی احکام معاش و معاد را در اختیار افراد جامعه قرار می دهد « شخصی باشد که به الهام و وحی الهی از دیگران ممتاز باشد تا در وظایف عبادات و احکام معاملات چنانچه مودی به صلاح معاش و معاد باشد، تعیین فرماید.» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۲) در دیدگاه خواجه نصیر و دوانی نیاز انسانها به امام تایید شده، افراد جامعه با اطاعت کردن از دستورات او راه فضایل اخلاقی را به کمک این هادیان الهی طی کرده و از رذایل دوری کنند به عبارتی هم نیاز به امام و هادیان ضروری و واجب است هم اطاعت او آنها برای جهت دادن به فضایل اخلاقیات .

۲-۳-جامعیت دین

هر دو شمول و جامعیت دین را پذیرفته اند، خواجه دین را امری جامع شامل اخلاقیات و سیاست می داند ایشان در اخلاق ناصری و تجرید الاعتقاد به این امر اشاره کرده، در تجرید الاعتقاد آنجا که فواید بعثت انبیاء را بیان می کند یکی از فواید را تعلیم اخلاق و سیاست می داند « البعثه حسنه لاشتمالها علی فواید کمعاذیه العقل فیما بدل علیه و استفادیه الحکم فیما لا یدل و ازاله الخوف و استفادیه الحس القبیح و المنافع... تعلیمهم الصنائع الخفیة و الاخلاق و السياسات و الاخبار بالعقاب و الشوب...» (طوسی، ۱۳۹۹، ص ۳۷۳) خواجه نصیر دین را نه فقط امور معنوی بلکه شامل مسایل دنیوی از جمله سیاست و اخلاق می داند جامعیت دین را از رابطه مستقیمی که میان دین و سیاست و اخلاق است می توان دریافت، دین و سیاست در طول تاریخ همراه هم بوده انبیاء الهی به امر سیاست اشتغال

داشتند به گونه ای که رهبری دینی و سیاسی جامعه را بر عهده داشتند. دوانی دین را امری دنیوی و معنوی شامل امور معاش و معاد می داند، دین با سیاست و عدالت رابطه مستقیم دارد سیاست فاضله در خدمت رواج معارف دینی و کمالات معنوی انسان است، در زمینه اشتغال دین با سیاست - اخلاق - عدالت - قوام سیاست به شریعت است و شریعت با قواعد و احکام حکیمانه خویش هیچ حقی را باپمال نمی کند و از طرفی بدون سیاست در جامعه دین مستقر نمی شود، دین از جامعیتی برخوردار است که می تواند نیازهای مادی و معنوی افراد را تامین کند « سیاست فاضله و آن نظم مصالح عباد است در امور معاش و معاد تا هر یک به کمالی که لایق اوست برسد...» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۱) دین مبین اسلام چنان جامعیتی دارد که همه ابعاد زندگی انسان را شامل و حتی او ماهیتی عقلی و شرعی برای سیاست که امری دنیوی است قایل است، دین و سیاست اگر در کنار هم باشند جامعه را به خیر و رشد و کمالات منتهی می سازد.

۲-۴- اشتراک مبادی اخلاق دینی

همچنین این دو عالم بزرگ در مبانی اخلاق دینی مشترکات زیادی دارند از جمله هر دو عقل - علم و حکمت - ایمان و عبادت - اکتساب - سیاست مطلوب جامعه - حاکم عادل .. را مبادی اخلاق دینی می دانند که به بیان آنها می پردازیم...

الف: عقل

در دیدگاه خواجه نصیر و دوانی یکی از مبادی مهم اخلاق دینی و باز شناساندن خیر و شر عقل است « هر که این قوت (عقل) را چنانکه باید بکار دارد و به ارادت و سعی به فضیلتی که او را متوجه به آن آفریده‌اند برسد خیر و سعید بود، و اگر اهمال مراعات آن خاصیت کند، به سعی در طرف ضد یا به کسل و اعراض، شریر و شقی باشد. » (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۶۶) وجه تمایز انسان از سایر حیوانات تعقل اوست کمال و شرف فضیلت انسانی، کلید سعادت و شفاوت و تمامی کمال و نقصان به نیروی تعقل است. دوانی مانند خواجه نصیر قوه ناطقه را فصل ممیزه و تمیز افعال انسان می داند که بعد از استکمال سایر

قوای بدن مانند قوت طلب غذا، قوه غضب... قوه نفس ناطقه ظاهر می شود و آثار این قوه تفرقه میان نیک و بد، جمیل و قبیح است. (دوانی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۹) در اندیشه و آثار دوانی عقل ملاک فضیلت است به گونه ای که همه قوا مطیع و منقاد عقل باشند حتی فرد شجاع را کسی می داند که افعال شجاعت به مقتضای عقل و به حکم عقل از او صادر شود، و فضایل انسانی در حد کمال فقط برای فرد حکیم حاصل می شود « عفت ، شجاعت، سخاوت، به کمال حاصل نشود الا حکیم را.» (همان ، ص ۹۹) حتی منشاء حکمت عقل و خرد است و هیچ فضیلت و کمال بدون عقل و خرد تحقق نمی پذیرد.

ب: علم

از موارد مشترک مبانی اخلاق دینی علم است ، خواجه علم را دارای فضایل بسیاری می داند باعث خرسندی خداوند و برطرف شدن جهل و نادانی از خود و دیگران، و باعث زنده کردن دین می شود و خود و خویشان و دیگر مردم را تا حد توان امر به معروف و نهی از منکر می کند. « فَيَنْبَغِي أَنْ نِيُوِيَ الْمُتَعَلِّمُ بِطَلْبِ الْعِلْمِ رِضَاءَ اللَّهِ تَعَالَى . وَ إِزَالَةَ الْجَهْلِ عَنِ نَفْسِهِ وَ عَنِ سَائِرِ الْجَهَالِ وَ انْقِيَادَ الْإِسْلَامِ وَ أَحْيَاءَ الدِّينِ يَقْدِرُ الْإِمْكَانَ . وَ أَحْيَاءَ الدِّينِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ مِنْ نَفْسِهِ. » (طوسی، ۱۳۷۲، ص ۶) طالب علم باید از اخلاق ناپسند دوری کند زیرا این خلقهای ناپسند به منزله سگ های باطنی و معنوی هستند بدون علم و عمل انسان از هر موجود دیگر پست تر و فرومایه تر است ، با علم و عمل به مقام اشرف مخلوقات نایل شود .

دوانی اساس و بنیاد حکمت عملی که علم اخلاق شاخه ای از آن است را علم و آگاهی می داند او بر اساس آموزه های قرآن کریم بالاترین مرحله کمال انسان را خلافت حق تعالی بر روی زمین می داند و رسیدن به این مقام با علم و حکمت حاصل می شود ، تحقق خلافت انسان « به تحصیل علم و عمل مربوط است ، پس علمی که کافی تحقیق کیفیت و رسوم طریق تحصیل معارف عظمی باشد، اهم علوم و انفع آن تواند بود.» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۶۳) هر دو معتقدند انسان باید از علوم و معارف زمان خود تا جایی که برایش میسر است آگاهی داشته باشد زیرا هیچ چیزی مانند جهل و نادانی انسان را به بی راه و بدی نمی کشاند علم و عمل مکمل همدیگراند انسان برای اینکه به کمالات و فضایل اخلاقی آراسته شود و برای

شناختن اعتدال و رسیدن به کمال حقیقی، علم و عمل هر دو ضرورت دارد. فرد فاقد علم و آگاهی هیچ شناختی از فضایل و رذایل ندارد و یا ممکن است معرفتی ناقص و مبهم نسبت به آنها داشته باشد.

ج : ایمان و عبادت

مورد دیگر هماهنگی مبنایی خواجه نصیر و دوانی ایمان و عبادت است هر دو آنجا که اجناس عدالت را بیان می کنند عبادت را که ذیل اجناس عدالت است را بنیاد اخلاق می داند که عدالت خود یکی از فضایل است. زمانی که فرد به خداوند ایمان و اعتقاد دارد این ایمان باعث دوری فرد از بسیاری رذایل اخلاق می شود و خداوند را شاهد اعمال و رفتار خود دانسته و چون بزرگی و عظمت او را درک می کند در پیشگاه او گناه و فعل ناپسندی را مرتکب نمی شود و بر عکس تلاش می کند که خود را به انواع فضایل اخلاقی و رفتاری آراسته کند و این ایمان زمینه عبادت و تعظیم مبداء هستی را ایجاد می کند، عبادت « تعظیم مبداء حقیقی، که او را از کتم عدم به محض وجود و کرم، بی سابقه استحقاقی به مشهد وجود آورده... و انقیاد احکام شریعت و التزام وظایف رسوم ملت، بلکه گرداند.» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۹۲) در نظام اخلاقی قرآن، ریشه ارزش های اخلاقی، ایمان است: « وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ.» (العصر/ ۳-۱) بر اساس این آیات شریفه، اعمال صالح ثمرات ایمان هستند و در حقیقت ایمان، برانگیزاننده انسان به سوی اعمال صالح است. ایمان، اساسی ترین معیار ارزشی برای رفتار اخلاقی انسان و عامل اصلی سعادت او است، راه دستیابی به سعادت عمل به نیکی ها و پرهیز از بدی هاست.

چ: سیاست مطلوب

هر دو سیاست مطلوب و فاضله را مبنای فضایل می دانند در یک تقسیم بندی از سیاست، از دو قسم سیاست فاضله و ناقصه، سیاست فاضله هدف آن تکمیل خلق و لازمه اش رسیدن به سعادت، و سیاست ناقصه، هدف به خدمت گرفتن مردم و لازمه اش رسیدن

به شقاوت است. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۱) این سیاست همان سیاست الهی است رئیس این نوع سیاست و مدینه باید برخوردار از تاییدات الهی باشد، به اعتقاد دوانی سیاست مطلوب به واسطه حاکم عادل در تمام ابعاد روابط - ساختارها و ارکان جامعه جاری می گردد و روابط و منافع را در راستای تأمین مصالح افراد جهت می دهد تا افراد جامعه هر یک بر حسب استعداد هایی که دارند به کمالات و فضایی لایق آن هستند نایل شوند. «سیاست فاضله که آن را امامت می خوانند و آن نظم مصالح عباداست و امور معاش و معاد تا هر یک به کمالی که لایق اوست برسد.. چه به اندک زمانی ملک و ملت را رونق و بهجت هر چه تمام تر افزوده و طوایف در کنف امان از حوادث زمان آسوده...» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۱) هر دو وجود سیاست مطلوب را لازم ضروری و برخوردار از تاییدات الهی ، و معتقدند این نوع سیاست موجبات پیشرفت جامعه فراهم و آسودگی و رفاه عمومی را بدنبال دارد، حاکم با سیاست فاضله ای که اجرا می کند کشور را از خطرات مخلف مصون نگه می دارد . به عبارتی هدف غایی سیاست مطلوب گسترش دادن نیکی ها و فضایل و از بین بردن رذایل و بدیهاست فردی که حاکم است عمل او باید مناسب با این نوع سیاست فاضله باشد که بتواند زمینه های پیشرفت و تعالی روحی و اخلاقی را فراهم کند.

ح: اکتساب و تحصیل

خواجه نصیر و دوانی هر دو اخلاق را امری اکتسابی می دانند، فضیلت امری فطری نیست هیچ کس به طور فطری دارای فضیلت نیست. به اعتقاد خواجه هیچ کس فطرتا نجار یا کاتب بدنیا نیامده، فضیلت امری صناعی و ساختگی است اما افرادی هستند که از روی خلقت و طبیعتشان پذیرفتن فضیلت برای آنها آسانتر می شود. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۵۲) افراد بر اثر ممارست و تمرین اعمال و افعال و اعتدال قوای شهوت ، غضب ، عقل و عدالت تبدیل به انسانی کامل و با فضیلت می شود.

دوانی فقط افرادی را که خداوند به عنوان مؤیدان بین عندالله قرار داده را دارای فضایل فطری می داند این افراد نیازی به کسب فضایل ندارند اما غیر از اینها همه نیازمند کسب فضایلند. « هیچ کس بر فضیلت مفسور نباشد و در تحصیل آن را کسب مستغنی نه. » (همان، ص ۱۳۱) انسان ابتدا به صورت اکتسابی فضایل را می آموزد و بر اثر تمرین آن فضیلت

به صورت یک عادت پسندیده در او پایدار می ماند . البته منظور از عادت ، عادت عقلانی است یعنی عادت‌تی که تحت نیروی عقل باشد و با کمک عقل عادت مثبت حاصل می شود و از عادات منفی جلوگیری کند.

خ: حاکم عادل در جامعه

از موارد دیگر هماهنگی مبنایی اخلاقی خواجه نصیر و دوانی تأثیر حاکمان و فرمانروایان عادل در کسب فضایل افراد جامعه است . سلامت جامعه بستگی به سلامت اخلاقی حاکمان دارد خواجه معتقد است شخص حاکم ابتدا باید در ذات خود فضایل اخلاقی و عدالت داشته باشد و به آن اهتمام بورزد ، افعال و اعمال خود را بر اساس فضایل اخلاقی تنظیم کند آن گاه از دیگران فضایل و عدالت را بخواهد. (طوسی، ۱۳۲۶، ص ۵۴۹) باید حاکمی حکیم رهبری جامعه را عهده دار باشد تا با وضع قوانین و وارد کردن قوانین در زندگی شهروندان ، این قوانین به رفتارهای افراد جامعه جهت دهد . اگر افراد پست به قلمرو سیاست وارد شوند چون این افراد بدون حکمت در رأس جامعه قرار گیرند و آراسته به فضایل و حکمت و آداب اخلاقی شایسته نیستند در جامعه فتنه و آشوب بوجود می آید . دوانی هم بر این اصل تأکید می کند که « چون زمام زمان به دست پادشاهی عادل باشد همه کس را روی عدالت و کسب فضیلت باشد. و اگر برخلاف این بود مردم را میل به دروغ و حرص و سایر رذایل باشد.» (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۳) اگر حاکم جامعه فردی عادل باشد افراد جامعه از تهذیب اخلاق و سایر فضایل بهره مند خواهند شد حتی عنوان می کند که اگر سلطان به عدالت رفتار کند در ثواب هر طاعت و عبادتی که مردم انجام دهند شریک است و اگر ظلم کند در عذاب هر معصیت هم با آنها شریک است ، هر دو معتقدند با وجود چنین فردی درهای خیر و برکت مادی و معنوی به روی افراد جامعه گشوده، و افراد جامعه به سوی کمالات و فضایل انسانی می روند.

د: اجتماع و تالف میان افراد

از دیگر موارد هماهنگی مبنای اخلاق دینی خواجه نصیر و دوانی تاثیر اجتماع است. در دیدگاه هر دو جامعه نقش مهمی در رسیدن افراد به کمال دارد برخی از فضایل فقط در جامعه به فعلیت می رسد ارتباط میان افراد جامعه باید بر اساس تعاون و همکاری افراد جامعه جهت رسیدن به کمال باشد کمال انسان را رسیدن به مقام خلیفه الهی می دانند، « چون اشخاص نوع انسان در بقای شخص و نوع خود و رسیدن به کمال محتاج یکدیگر باشند... واجب بود معاشرت و مخالطت ابنای نوع کند بر وجه تعاون. » (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۲۵۵) اجتماعات به تبع دو گونه انتخاب خیر و شر افراد جامعه دو گونه اند، اجتماعی که سبب وجود آنها خیرات است مدینه فاضله، اجتماعی که سبب ایجاد آن شرور و رذایل است مدینه غیر فاضله.

به اعتقاد دوانی انس و الفت امری طبیعی و از خواص انسانی است و انسان موجودی مدنی بالطبع و مایل به زندگی اجتماعی و انس با هم نوعان است، منشاء روی آوردن انسان به تشکیل اجتماع و زیست جمعی را وجود انس و الفت طبیعی در نهاد و فطرت انسان می داند (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۳۰) به اعتقاد هر دو هدف افراد مدینه تلاش جهت فراهم کردن خیرات و از بین بردن شرور است و در نتیجه وجود چنین اجتماعی و همکاری و دوستی و محبت افراد انواع فضایل ایمان، عدل، امنیت، عفت، وفا و لطف بروز و ظهور می کند.

ذ: عزم و اراده راسخ

یکی دیگر از مشترکات مبنای اخلاقی خواجه نصیر و دوانی عزم و اراده راسخ است، اراده، نیرویی است که در شکوفایی استعداد های انسان نقش بنیادین دارد خداوند متعال این نیرو را برای بهره مندی از امکانات، در اختیار بشر قرار داده به واسطه ی استفاده صحیح از این نعمت بزرگ الهی، قدر و منزلت انسان محفوظ می ماند، خواجه آنجا که ویژگی طالبان ملک را بیان می کند یکی از صفات آنها را عزم تمام می داند و اکتساب هیچ فضیلت و اجتناب از هیچ رذیلتی بدون این خصلت ممکن نخواهد بود و ملوک محتاج ترین خلق به این صفت است. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۱) دوانی اصل و مبنای همه خیرات و فضایل را عزم و اراده می داند، انسان با رای و نظر درست و ثبات عقیده قادر به انجام فضایل و خیرات بسیاری است (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۴) هر دو معتقدند انسان بدون اراده، نمی تواند با رذایل

اخلاقی مبارزه کند، با عامل اراده، انسان شایستگی آراسته شدن به فضایل اخلاقی را به دست خواهد آورد و می تواند در مسیر سیر و سلوک عرفانی و اخلاقی گام بردارد.

۴- فصول افتراق مبانی اخلاق دینی خواجه نصیر و جلال الدین دوانی

۱- اختیار. ۲- مبدأ افعال. ۳- حسن و قبح افعال. ۴- تغییر پذیری و تغییر ناپذیری اخلاق.

۱- اختیار

یکی از موارد اختلاف خواجه نصیر و دوانی در مبانی اخلاق مسأله اختیار است از دیر باز اختیار از مباحث مهم در فلسفه و کلام بوده است، خواجه نصیر در اخلاق ناصری مختار بودن آدمی را صریحاً ذکر می کند « چون این نوع که در آن شروع خواهد رفت علم است بدان که نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود، جمیل و محمود بود. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۴۸) خواجه نصیر اراده و اختیار انسان را یکی از مبانی اخلاق می داند و انسان با اراده و اختیاری که خداوند به او عنایت کرده خود علت افعال و اعمال خود است هر چند معتقد است که خداوند منشأ همه امور است اما انسان با اختیار خود زمینه خوشبختی و بدبختی خود را با اعمالی که انجام می دهد فراهم می کند اراده انسان در زندگی او موثر است اگر انسان فاقد اراده و اختیار موثر باشد ثواب و عقاب الهی چگونه می تواند در مورد او معنا و مفهوم پیدا کند. خداوند بی نیاز است و دانای علی الاطلاق است و این دو صفت خداوند بر منتفی بودن ناشایستگی از رفتار خداوند دلالت می کند. خواجه انجام دهنده رفتار را فردی غیر از خداوند می داند و آن خود انسان است، انسان با اختیاری که خداوند به او عنایت کرده آفریننده رفتارهای شایسته و ناشایسته خود است. طوسی نظریه جبر را نمی پذیرد در فصول العقاید می نویسد: از این که ابزار رفتار از خداوند باشد لازم نمی آید که رفتار هم از او باشد رفتار بنده از انگیزه او و به اختیار خود اوست. (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۲۸) هر چند خداوند انسان را آفریده و به او توان قدرت، علم... داده اما رفتارهای انسان از خداوند نیست انسان رفتار درست و نادرست را با اختیار خود بوجود می آورد. طوسی با اختیار موافق است و به طور کامل با نظر جبرگرایان مخالف است.

دوانی معتقد است انسان در عین اینکه کارهای خود را از روی اختیار انجام می دهد قدرت اراده و اختیارش بدون تاثیر است و موثر حقیقی در عالم جز خداوند تبارک و تعالی کسی نیست وجود انسان تنها در نسبت با هستی خداوند معنی پیدا می کند قدرت او بر فعل خود نیز تنها در نسبت با قدرت خداوند معنی می یابد، البته دوانی تلاش کرده که دیدگاه خود را از جبر دور کند او بیان می دارد که میان جبر با این دیدگاه تفاوت بسیار است به اعتقاد دوانی اراده و اختیار در انسان وجود دارد و انسان قدرت اراده بر انجام امور را دارد این را انکار نمی کند ولی روی این اصل اصرار می ورزد که توانایی و اختیار او در انجام افعالش بی تاثیر است و انسان تنها یک سبب عادی و معمولی بی تاثیر است. « قَدْ تَقَرَّرَ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ أَنَّ الثَّوَابَ وَالْعِقَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَيْسَ لِسَابِقِهِ إِسْتِحْقَاقٌ وَ لَيْسَ لِأَخْدٍ مِنَ الْعِبَادِ حَتَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى تَكُونَ مَنَعَهُ عَنِ ذَالِكِ ظُلْمًا تَعَالَى عَنِ ذَالِكِ غَلْوًا كَبِيرًا وَ إِمَامًا يَقُولُهُ الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ أَنَّ الْعَبْدَ بِاخْتِيَارٍ وَ قُدْرَتُهُ يَفْعَلُ الطَّاعَاتِ وَ الْمَعَاصِيَ...» (دوانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷) در مورد مسأله اختیار چنین به نظر میرسد که دوانی با نظر اشاعره هماهنگ است، اشاعره نظریه کسب را باور دارند و انسان قدرت و اختیار بر انجام افعال را دارد اما بی تاثیر. در اینجا دوانی با عنوان اهل حق از آنها یاد می کند چنین به نظر می رسد که او نظریه اشاعره را مورد تأیید قرار داده است، و با آنان همدل است هر چند سعی کرده در برخی موارد از آنان فاصله بگیرد.

۲- مبدأ افعال

با استفاده از مسأله اختیار می توان به یکی از موارد دیگر اختلاف خواجه نصیر و دوانی در مورد مبادی اخلاق دینی اشاره کرد خواجه نصیر مبدأ افعال را انسان می داند انسان با اراده که دارد علت بوجود آورنده اعمال خوب و بد است افعال مستند به خود انسان است افعال انسان را خود او انجام می دهد اراده و قدرت انسان از شروط وجود فعل انسان می داند وقتی انسان دارای قدرت اختیار و انتخاب باشد پس خود او هم مبدأ بوجود آورنده اعمال خویش است.

دوانی معتقد است مبدأ افعال انسان خداوند است موثر حقیقی فضایل و خوبیها خداوند است همه افعال خوب را فعل خداوند می داند فعل انسان نیست سعادت و خوشبختی افراد

از ازل برحسب خواسته خداوند مقدر شده اگر انسان کار خوبی انجام دهد فعل خدا و کار بد به خود انسان بر می گردد. دوانی انسان را مستحق ثواب یا عقاب الهی نمی داند و خداوند اگر به شخص مطیع ثواب و پاداش ندهد ظالم و ستمکار نیست و شخص مطیع در مقابل خداوند صاحب حق نیست. (دینانی، ۱۳۹۰، ص ۳۳۵) به عبارتی سعادت و خوشبختی و یا بدبختی و سیه روزی انسان همه در علم ازلی خداست و هیچ کس در مقابل خدا حق ندارد و خداوند حاکم و فعال مطلق است و حتی اگر خداوند انسان را بدبخت کند او حقی بر خداوند ندارد.

۳- حسن و قبح افعال

خواجه نصیر حسن و قبح اعمال انسان را عقلی می داند انسان با عقل خود خوبی و بدی را درک می کند و می تواند خود را از اعمال ناشایست برهاند انسان با عقل سلیم خود زیبایی اخلاقیات را تشخیص داده از رذایل دوری و به سوی فضایل گرایش می یابد، ایشان در تجرید الاعتقاید سه دلیل را برای حسن و قبح عقلی افعال بیان کرده : یکی بدیهی بودن این حکم است و شکی در آن نیست و هر فرد خردمندی با استفاده از خرد و اندیشه خود و بدون مراجعه به شریعت می تواند به شایستگی نیکوکاری و ناشایستگی ستمگری حکم کند ، دلیل دوم اگر ما به حکم عقل به شایسته و ناشایستگی رفتار آگاه نشویم اطمینانی به ناشایست بودن مثلا دروغ گویی و ظلم نخواهیم داشت ، دلیل سوم اگر شایستگی و ناشایستگی عقلی نباشند این دو می توانند به عکس یکدیگر باشند و برای ما انسانها اعتقادات عکس پدید آید. (طوسی، ۱۳۶۷، صص ۳۲۸ و ۳۲۹) دوانی حسن و قبح را شرعی می داند هیچ فعلی عقلا و ذاتاً پسندیده یا ناپسند نیست لذا هر فعلی که خداوند آن را انجام دهد پسندیده است ، حسن و قبح تابع اوامر و نواهی الهی است و این گونه نیست که انسان خود می تواند خوبی و بدی کارها را دریابد و بعد از آن در صدد انجام آن برآید. « همه افعال فعل خداست ، اما قُبْح و دَم عاید به او نیست و با آنکه فاعل همه اوست ، کمالات همه به او عاید است و از نقایص به کلی مبرا است. » (دوانی، ۱۳۷۳، ص ۵۹) به عبارتی هر چه کمال و فضایل است از خداست ، افعال مستند به او حُسن محض اند و با نسبت به مظاهر و مخلوقات قُبْح دارد.

۴-۱- تغییر پذیری یا تغییر ناپذیری اخلاق

یکی از مسائل مهم در فلسفه اخلاق این است که عده ای معتقد به تغییر ناپذیری اخلاق و عده ای دیگر تغییر پذیری آن را پذیرفته اند. در اینجا این مساله یکی از موارد افتراق و عدم هماهنگی خواجه نصیر و دوانی در اخلاق دینی است، خواجه معتقد است که هیچ خلقی نه طبیعی است نه مخالف طبیعت و مردم طوری خلق شده اند که هر خلقی را می گیرند. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۰۴) یا به آسانی آن را کسب می کنند یا به سختی، اگر آن خلق و خو مطابق و سازگار با طبیعت و مزاج او باشد فرد به آسانی می تواند آن را فرا گیرد، اما اگر مخالف مزاج او باشد با سختی ممکن است آن را بپذیرد، خواجه نصیر اخلاق را تمناً تغییرپذیر و قابل اصلاح می داند دلایلی را بیان کرده از جمله در اخلاق ناصری به این امر اشاره کرده، اگر خلق امری طبیعی و غیر قابل تغییر باشد تربیت کودکان و آموزش دادن به آنها بی فایده است عموماً چون هر فردی خلق و خوی او براساس طبیعت و سرشتش است و اگر اخلاق و خلق خوی ها طبیعی باشد هر فرد می خواهد طبق خواسته و طبیعتش رفتار کند در این صورت اختیار فرد بدست طبیعت او خواهد بود و تمام عمرش را باید براساس خواست و میل طبیعی خود عمل کند در نتیجه فرد اسیر شهوت و حرص و طمع خواهد شد پس برای اینکه چنین معضلاتی در تربیت افراد بوجود نیاید پدر و مادر باید در راه تربیت کودکان تلاش وافر داشته، و راه و رسم های کسب فضایل اخلاقی و رسیدن به آنها را در مورد فرزندان خود مورد توجه و دقت قرار دهند. « اگر خلق طبیعی بود عملاً به تربیت کودکان و تذهیب جوانان و تقویم اخلاق و عادات ایشان نغرمودی و برای اقدام نمودندی » (همان، ص ۱۰۵) در اینجا یکی از دلایل که خواجه برآن تأکید کرده بعنوان تغییر پذیری و قابل اصلاح بودن اخلاق، تربیت و آموزش دادن و آموزش پذیری کودکان و جوانان توسط پدر و مادر و مربیان اخلاق است.

دوانی در مورد این مساله در برخی موارد شواهدی از روایات می آورد که اخلاق تغییرناپذیر است از جمله این روایت که: « الناسُ معادنٌ كمعادن الذهب والفضة، خياركم في الجاهلية خياركم في الاسلام اذا فقهوا... » (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۶۶) از مضمون این حدیث می توان دریافت که خلق و خوی انسان ذاتی است و اشاره به این امر دارد که عده ای از مسلمانان که خلق و خوی خوبی داشتند و انسان های صالح و نیکوکاری بودند همان

کسانی بودند که پیش از اسلام نیز از حسن خلق و طینت پاک برخوردار بودند. (همان، ص ۷۰) این افراد قبل از اسلام و ایمان آوردن و بعد از اسلام خلق اخلاقی آنها تغییر ناپذیر بوده است. در برخی موارد هم بیان می‌دارد که انسانهای شریک را به انسانی متقی می‌توان بدل کرد و برعکس مصاحبت و همنشینی با انسانهای خوب و شایسته در اخلاق و در روحیات افراد موثر است و همنشینی با افراد شرور و فاسد موجب تغییر اخلاق و خلیات می‌شود. او همنشینی با افراد شایسته را باعث تهذیب اخلاق و تغییر خلق می‌داند و راههایی مانند آموزش - تنبیه را باعث کاهش یا از بین بردن شرور جامعه می‌داند و باید به حکم عقل و شرع سعی در ازاله شرور و ردایل نمود. اما در اینجا دوانی برعکس سخن اول که اخلاق را ذاتی و غیرقابل تغییر می‌داند اینجا تغییرپذیر را بیان می‌کند.

دوانی در کتاب اخلاق جلالی گروههای مختلف را براساس خلق و خوی بیان می‌کند و بعد از بیان عقاید و اقوال این افراد بیان می‌کند که ما مشاهده می‌کنیم افراد در اثر همنشینی با انسانهای خوب اخلاق و رفتار آنها نیز نیکو و خوب می‌شود و برعکس ما در بیشتر موارد دیده ایم که افراد زیادی هم حتی در اثر همنشینی با افراد خوب باز هم اخلاق آنها تغییر نمی‌کند. از این سخنان می‌توان چنین نتیجه گرفت که ادعای تغییر پذیری و تغییر ناپذیری یک امر کلی نیست و در همه موارد صدق نمی‌کند به عبارتی تغییر پذیری و ناپذیری همه امور اخلاقی قطعی و یقینی نیست.

نتیجه گیری

از مسایل بنیادین در نظام اخلاقی خواجه نصیر و دوانی معرفت نفس، خیر و سعادت، فضیلت، سیاست و عدالت است، در دیدگاه این دو عالم اخلاقی بر نقش نفس تاکید فراوان شده، نفس دارای قوایی است و هر یک از این قوا فضیلتی مشخص برای رسیدن به کمال دارند و کمال غایی انسان قرب الهی است، تمام فضایل اخلاقی چون ما را در رسیدن به این غایت یاری می‌دهند ارزشمند اند. هدف از تهذیب اخلاق رسیدن به سعادت است، خواجه غایت علم اخلاق را سعادت، و سعادت دارای مراتبی است که بالاترین آن نیل به قرب الهی است و سعادت را بدنی - مدنی - نفسانی می‌داند. خواجه اخلاق را به عنوان یک دستورالعمل کاربردی در زندگی و اجتماع به کار می‌برد و همه علوم را در خدمت جامعه و

اصلاح خلقیات افراد جامعه بکار می‌گیرد. در هر دو نظام اخلاقی انسان مدنی بالطبع است برخی از فضایل و کمالات فقط در اجتماع انسانی و تعامل با افراد مدینه ظهور و بروز می‌یابد، و حتی اصول اساسی نظریه اخلاقی خواجه و دوانی بر محبت و دوستی بنا شده و محبت را افضل از عدالت می‌دانند و فضایل اخلاقی محدود به بعد فردی نیست به عبارتی به اخلاق فردی و اجتماعی هر دو نظر دارند. اخلاق دینی باید مبتنی بر خاستگاه توحیدی باشد در دیدگاه این دو عالم بر نقش شریعت که جهت‌گیری کلی زندگی را ترسیم می‌کند تاکید شده هر چند عقل از مبادی اخلاق دینی است اما این عامل به تنهایی نمی‌تواند مسیر زندگی ما را به طور کامل ترسیم و ما را هدایت کند پس نیازمند شریعت هستیم، هر چند خواجه در برخی آثار خود به عامل مهم عقل اشاره کرده که بدون نیاز به شریعت و فقط با عقل می‌توان به خوبی و بدی امور پی برد ولی هرگز نقش شریعت را از یاد نبرده و در برخی آثار خود بر نقش آن تاکید بسیار کرده و اینکه انسان به قوانین الهی به هادیان و مربیان الهی نیازمند است. به طور کلی مشابهت‌های زیادی میان این دو عالم اخلاقی در نظام اخلاقی و مبانی اخلاقی است با وجود اینکه حدود ۲ قرن فاصله زمانی است هر دو عقل - علم و حکمت - ایمان و عبادت - اکتساب و تحصیل - سیاست مطلوب - حاکم عادل - اجتماع و تالف میان افراد - عزم و اراده را مبادی اخلاق دینی می‌دانند هر چند در برخی موارد از قبیل مبدا افعال - حسن و قبح اعمال - اختیار اختلافاتی وجود دارد.

📖 کتاب‌نامه:

✳️ قرآن کریم

- ۱- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۹۰، جلال الدین فیلسوف ذوق التاله، تهران، هرمس.
- ۲- بهاره، ۱۳۸۸، ارتباط اخلاق و سیاست و تعیین مولفه های سیاست مبتنی بر اخلاق، تهران، کمیل.
- ۳- جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۶، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۶، تهران، فرهنگ اسلامی.
- ۴- دوانی، جلال الدین، ۱۳۹۱، لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق (اخلاق جلالی)، تصحیح عبدالله مسعود آرانی، تهران، اطلاعات.
- ۵- دوانی و الخواجوی الاصفهانی، ۱۳۸۱، جلال الدین والملا اسماعیل، تهران، مکتوب.
- ۶- دوانی، جلال الدین، ۱۳۷۳، تهلیلیه، تصحیح و شرح فرشته فریدونی فروزنده، تهران، کیهان.
- ۷- دوانی، علی، ۱۳۶۴، مفاخر اسلام، تهران، امیر کبیر.
- ۸- دوانی، جلال الدین، بی تا، الرسائل المختاره، گردآورنده و مصحح سیداحمد تویسرکانی، کتابخانه عمومی امام علی (ع)، اصفهان.
- ۹- دوانی، علی، بی تا، شرح زندگانی جلال الدین دوانی، بی جا، حکمت.
- ۱۰- راغب، ابو القاسم حسین بن محمد بن فضل، بی تا، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، تهران، مرتضوی.
- ۱۱- الزبیدی، محمد مرتضی، بی تا، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۵، بیروت، دار المکتبه الحیاء.
- ۱۲- الطباطبایی، السید محمدحسین، ۱۴۱۱، المیزان، ج ۱، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۳- الطریحی، فخرالدین، بی تا، مجمع البحرين، تحقیق السید احمد حسینی، الجز الخامس، بی جا.
- ۱۴- طوسی، خواجه نصیر، ۱۳۷۲، آداب المتعلمین، بی جا، جنگل.
- ۱۵- طوسی، خواجه نصیر، ۱۳۶۷، کشف المراد فی شرح التجرید الاعتقاد، شرح جمال الدین الحسین بن یوسف ابن علی بن المطهر الحلی، قم، شکوری.
- ۱۶- طوسی، خواجه نصیر، ۱۳۶۰، اخلاق ناصری، به تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، بی جا، خوارزمی.
- ۱۷- طوسی، خواجه نصیر، ۱۳۵۵، فصول العقاید، ترجمه رکن الدین محمد بن علی گرگانی استرآبادی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۸- طوسی، خواجه نصیر، ۱۳۲۶، اساس اقتباس، به کوشش مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۹- فرحات، هانی نعمان، ۱۳۸۹، اندیشه فلسفی و کلامی خواجه نصیر طوسی، ترجمه غلامرضا جمشید نژاد اول، تهران، میراث مکتوب.

۲۰- مهیار، رضا، ۱۳۷۰، فرهنگ ابجدی « ترجمه المنجد الابدی » تهران، اسلامی.

۲۱- مدرسی، محمد، ۱۳۶۳، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر طوسی، تهران، امیر کبیر.